

شبکه مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی

علی اکبر علیخانی*

چکیده

«فلسفه سیاسی» یا «فلسفه سیاست» نوعی خاص از تعقل، تفکر، بحث، و استدلال نظام‌مند در مورد مفاهیم، موضوعات و پدیده‌های سیاسی است که با افزوده شدن قید اسلام یا اسلامی به آن، دارای ابعاد و تعریف‌های پیچیده و متفاوتی می‌شود، و حتی قرار گرفتن اسلام در کنار این مفاهیم، خود نیازمند تبیین، توجیه و اثبات است. لذا این مقاله به بررسی ابعاد مختلف فلسفه سیاسی پس از افزوده شدن قید اسلام یا اسلامی به آن می‌پردازد. در این راستا در مجموع سه اصطلاح اصلی، شش اصطلاح میانی و دوازده اصطلاح فرعی بررسی و هریک از آنها به‌طور خاص تعریف شده‌اند و در نتیجه از

; (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (a.alikhani@ut.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۱

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴، صص ۱۶۵-۱۹۱

«شبکه مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی» سخن به میان آمده است. بنابراین هدف مقاله حاضر، ارائه چشم‌اندازی از واژه فلسفه سیاسی و هم‌خانواده‌های آن، و هدف اصلی‌تر، ارائه تصویر و تعاریف روشن‌تری از شبکه مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی و تعریف هر کدام از اصطلاحات این شبکه مفهومی بوده است.

واژگان کلیدی: فلسفه سیاسی، سیاست فلسفی، مطالعات اسلامی، شبکه مفهومی، فلسفه سیاسی اسلامی

مقدمه

از جمله حوزه‌های مطالعات سیاسی اسلامی، مباحث عقلی و استدلالی در مورد موضوعات سیاسی-اجتماعی اسلام است که به آن فلسفه سیاسی نیز گفته می‌شود. فلسفه سیاسی و ترکیب‌های مشابه به چه معنی است و چگونه می‌تواند با اسلام جمع شود؟ «فلسفه سیاسی» یا «فلسفه سیاست» نوعی خاص از تعقل، تفکر، بحث، و استدلال نظام‌مند در مورد مفاهیم، موضوعات و پدیده‌های سیاسی است. حال هنگامی که قید اسلام یا اسلامی به هر کدام از اینها اضافه شود، موضوع، وجوه مضاعف و پیچیده‌تری پیدا می‌کند و دارای تعریف جدیدی خواهد بود، و حتی قرار گرفتن اسلام در کنار این مفاهیم، خود نیازمند تبیین و توجیه و اثبات است. آنچه در این مقاله در مورد فلسفه سیاسی و ترکیب‌های مشابه ارائه داده‌ایم، در مجموع سه اصطلاح اصلی، شش اصطلاح میانی و دوازده اصطلاح فرعی را شامل می‌شود. در طول مقاله هر یک از این مفاهیم مرکب به‌طور خاص تعریف شده و در نتیجه از «شبکه مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی» سخن به‌میان آمده است؛ البته در عنوان مقاله و در عنوان‌های فرعی و حتی داخل متن، با تسامح و به‌دلیل مأنوس‌تر و روان‌تر بودن، از اصطلاح «فلسفه سیاسی اسلامی» استفاده کرده‌ایم که مقصود، کل این شبکه مفهومی است. بنابراین هدف مقاله، ارائه چشم‌اندازی از واژه فلسفه سیاسی و هم‌خانواده‌های آن، و هدف اصلی‌تر، ارائه تصویر و تعریف‌های روشن‌تری از شبکه مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی و تعریف هر یک از اصطلاحات این شبکه مفهومی بوده است. پیش از پرداختن به این هدف اصلی، لازم است به تعریف رایج فلسفه سیاسی، و امکان فلسفه سیاسی اسلامی و برخی از نکات مربوط به آن بپردازیم.

۱. تعریف رایج فلسفه سیاسی

ریمونت پلانن معتقد است فلسفه سیاسی به عنوان جنبه اصلی فلسفه، بیشتر در حوزه یونان باستان گسترش یافت و نوشته‌های افلاطون و ارسطو کمک مهمی به بسط این موضوع کرد. بنا بر دیدگاه او، مسئله اصلی فلسفه سیاسی، توجیه، تبیین، یا نقد روش‌های سیاسی عامی چون دموکراسی، الیگارشسی یا پادشاهی و شیوه‌هایی بود که حاکمیت دولت باید از طریق آن فهم و درک شود؛ همچنین رابطه فرد و نظم سیاسی و ماهیت الزام فرد به آن نظم؛ تحقق و ماهیت نظم سیاسی از منظر ملت و گروه‌های درون آن؛ نقش فرهنگ، زبان و نثر به عنوان مؤلفه‌های نظم سیاسی؛ ماهیت مؤلفه‌های اساسی سیاست مثل دولت، فرد، حقوق، اجتماع، عدالت و... از دیگر موضوعات و مسئله‌های فلسفه سیاسی به‌شمار می‌روند (پلانن، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

در تعریف دیگری از فلسفه سیاسی، کلاimer رودی معتقد است فلسفه سیاسی اغلب به شیوه‌های انتزاعی با غایات حکومت و ابزارهای مناسب دستیابی به آن و در نتیجه با بهترین شکل حکومت سروکار دارد. موضوعات اصلی فلسفه سیاسی را مباحثی مانند چگونگی فهم حقیقت، عدالت، مبانی خیر و صلاح عمومی، لوازم آزادی و برابری، بنا کردن زندگی سیاسی بر اصول اخلاقی، دلیل و ضرورت وجود حکومت، دلایل اطاعت اتباع از قدرت و مواردی از این قبیل تشکیل می‌دهد (Brecht, 1959-1970: 3-21؛ همچنین ر.ک: بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۷).

رافائل معتقد است فلسفه عملی، موضوعاتی مانند اخلاق، جامعه و فلسفه سیاسی را مورد بحث قرار می‌دهد (Raphael, 1970: 8). به نظر او در فلسفه کلاسیک، طبقه‌بندی مفاهیم، هدف اصلی بود و برای ارزیابی باورها کافی دانسته می‌شد، اما فیلسوفان امروز ارزیابی انتقادی باورها و مفاهیم سیاسی را وظیفه اصلی فلسفه و به تبع آن، فلسفه سیاسی می‌دانند. اینکه فلسفه سیاسی وظایف دیگری نیز دارد یا خیر، قابل بحث است، اما به طور مسلم، بررسی انتقادی باورها و مفاهیم سیاسی از جمله اهداف اصلی و اساسی فلسفه سیاسی است (Raphael, 1970: 11-12). جین همپتن نیز معتقد است فلسفه سیاسی درباره جوامع سیاسی و چیستی آنها بحث می‌کند و به این نکته می‌پردازد که کدام صورت از جوامع سیاسی توجیه‌پذیر هستند و چه باید باشند؛ وظیفه فلسفه سیاسی، توصیف سطحی جوامع سیاسی نیست، بلکه

فیلسوف سیاسی با گذار از سیاست‌های روزمره جوامع، درصدد درک عمیق‌ترین لایه‌ها و شالوده‌های دولت‌ها و توجیه اخلاقی آنها برمی‌آید؛ اینکه یک جامعه چگونه باید باشد تا بتوان آن را جامعه سیاسی دانست؟ جوامع سیاسی چگونه شکل می‌گیرند؟ چرا باید این جوامع از نظر اخلاقی مشروع باشند؟ ملاک و معیار برای تمییز جامعه سیاسی خوب از جامعه سیاسی بد چیست؟ مردم در جوامع سیاسی چگونه به هم پیوند می‌خورند؟ برای پاسخ به پرسش‌های بالا، فیلسوفان سیاسی باید از سطح توصیف فراتر بروند و با پردازش و تحلیل مفهومی و نظریه‌پردازی اخلاقی، پاسخ‌های ممکن را صورت‌بندی کنند (ر.ک: همپتن، ۱۳۸۰: ۱۲).

سایر نویسندگان معاصر نیز تعریف‌های گوناگونی از فلسفه سیاسی ارائه داده‌اند. لئو اشتراوس معتقد است، تمام اعمال سیاسی از نظر ذاتی به‌سوی معرفت به زندگی خوب یا جامعه خوب تمایل دارند، زیرا جامعه خوب همان سعادت کامل سیاسی است. اگر این جهت‌گیری به‌سوی معرفت به خیر تصریح شود، و انسان‌ها هدف صریح خود را کسب معرفت درباره زندگی خوب و جامعه خوب قرار دهند، فلسفه سیاسی پدید می‌آید. مفهوم «فلسفه سیاسی» بیانگر روش بحث از موضوع‌های سیاسی است؛ روشی که هم فراگیر است، و هم به بنیان‌های مسئله‌ها توجه دارد. کلمه «سیاسی»، هم بیانگر موضوع بحث است، و هم کارویژه اصلی فلسفه سیاسی را نشان می‌دهد. اشتراوس فلسفه سیاسی را شاخه‌ای از فلسفه می‌داند که با زندگی سیاسی، یعنی زندگی غیرفلسفی و زندگی بشری، دارای بیشترین نزدیکی است (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۲). به‌نظر اشتراوس، فلسفه کوششی برای نشانیدن معرفت به کل، به‌جای گمان به کل است، و در نتیجه فلسفه سیاسی کوششی برای نشانیدن معرفت به ماهیت امور سیاسی، به‌جای گمان درباره آنها خواهد بود (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۳-۲). وی فلسفه سیاسی را به دو دوره تاریخی کلاسیک و مدرن تقسیم می‌کند. فلسفه سیاسی کلاسیک عمدتاً در آثار فیلسوفان یونان تبلور یافته (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۳۱ و ۴۵) و با امور «نیک»، «عادلانه»، و مقوله‌های «خیر» و «عدالت» سروکار دارد (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۹۱). چنین مقوله‌هایی معطوف به زندگی بخردانه، یعنی والاترین موضوع فلسفه سیاسی کلاسیک هستند. از نظر اشتراوس فلسفه سیاسی مدرن چنین دغدغه‌ای ندارد (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۹۵). در فلسفه سیاسی مدرن، ارتباط بین سیاست و زندگی نیک و بخردانه که بر فضیلت انسانی

مبتنی بوده است، از هم جدا می‌شود (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۵۰ و ۱۵۷-۱۴۵). اشتراوس توضیح می‌دهد که تفکر مدرن در عرصه سیاست که با ماکیاولی آغاز می‌شود، سه موج را سپری کرده است. این سه دوره با نام *ماکیاولی*، روسو و درنهایت نیچه رقم خورده است (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۱۴۱، ۱۴۹ و ۱۵۷).

بنابراین براساس دیدگاه اشتراوس می‌توان فلسفه سیاسی را دانشی دانست که به «روش» فلسفی در پی درک و فهم حقایق امور سیاسی و تبیین آنها و درصدد جایگزینی معرفت^۱ به ماهیت امور سیاسی، به‌جای دیدگاه و باور^۲ به آن است (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۴). این تعریف برگرفته از نظریه افلاطون است که در تمثیل غار، فلسفه را تبدیل باور و اعتقاد به معرفت و شناخت می‌داند. بنابراین، واژه «فلسفه» بیانگر روش بحث است که هم کلان است و هم به ریشه مسائل توجه دارد، و واژه «سیاسی» نشانگر موضوع و مسائل مورد بحث است (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۲ و ۴).

در اینجا اگر فلسفه را نه یک رشته، بلکه روش بدانیم، بعید است بتوان برای آن زیرمجموعه‌ها و شاخه‌هایی تعریف کرد، برخلاف آنچه لئواشتراوس می‌پندارد که فلسفه سیاسی زیرشاخه فلسفه است. فلسفه سیاسی یک رشته و دیسیپلین^۳ مستقل است که مقتضیات و موضوع‌های خاص خود را دارد، دراین‌صورت دیگر فلسفه سیاسی شعبه و شاخه‌ای از فلسفه نیست و قواعد حاکم بر آن و تاریخ آن— نیز به‌لحاظ موضوعی تابع فلسفه نخواهد بود، ولی به‌لحاظ روش و نوع بحث همانند فلسفه است. استقلال فلسفه سیاسی به این معنا است که این رشته منطق و قواعد خاص خود را دارد، و این امر با تعامل میان این دو حوزه یا وجود وجوه مشترک، منافاتی ندارد (بستانی، ۱۳۸۴: ۳۴). براین‌اساس، تفاوت فلسفه سیاسی با فلسفه، تفاوت موضوعی است و تفاوت آن با سایر دانش‌های حوزه سیاست، یک تفاوت روشی است که عمدتاً در نوع بررسی موضوعات نمود پیدا می‌کند؛ یعنی به‌طور عمیق و ریشه‌ای و با محوریت عقل، به چیستی، چگونگی و چرایی موضوعات، مفاهیم و پدیده‌های سیاسی می‌پردازد. این روش بحث ایجاب می‌کند

1. Knowledge
2. Opinion
3. Discipline

که برخی از موضوع‌های سیاسی بیشتر در کانون بحث قرار گیرند و برخی خارج شوند، ولی این صرفاً یک «ایجاب روشی» است، نه ایجاب موضوعی، چون همه موضوعات کم‌وبیش سیاسی هستند.

در مورد واژه فلسفه سیاسی و ابعاد و حدود و ثغور آن، مباحث مفصل و مفیدی توسط متفکران غرب یا از دیدگاه آنان مطرح شده است^(۱)، اما چون موضوع این مقاله نیست، به طور تفصیلی به آن نمی‌پردازیم و به همین مختصر بسنده می‌کنیم. اما مشهور است که اصطلاح فلسفه سیاسی نخستین بار در جهان اسلام، توسط ابونصر فارابی (۳۲۰-۲۵۰ش / ۳۲۹-۲۵۷ق / ۹۴۱-۸۷۱م) به کار رفت و وی با عناوین مختلف آن را مطرح کرد. فارابی فلسفه را به دو قسم تقسیم کرد؛ قسم نخست درباره موجودات غیرارادی است که به آن «فلسفه نظری» گویند و شامل مجموعه علوم تعالیم، علوم طبیعی و علوم مابعدالطبیعه است و قسم دوم در مورد موجودات ارادی است که به آن فلسفه عملی و فلسفه مدنی می‌گویند که خود به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. صناعت خلقی: که به کمک آن درباره اعمال و رفتارهای خوب و اخلاق ناشی از آن، معرفت به دست می‌آید.

۲. فلسفه سیاسی: که به وسیله آن امور خیر برای اهل مدینه ایجاد می‌شود و قدرت ایجاد و حفظ آنها را برای اهل مدینه نشان می‌دهد (فارابی، ۱۴۱۵: ۶۶).

در آثار فارابی علم مدنی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بیشترین حجم آثار سیاسی فارابی به علم مدنی اختصاص یافته است. از نظر او علم مدنی از انواع افعال و رفتار ارادی و از ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی بحث می‌کند که افعال و رفتار ارادی از آنها سرچشمه می‌گیرد، و به هدف‌هایی می‌پردازد که این افعال و رفتار برای رسیدن به آنها انجام می‌شود، و تبیین می‌کند که چه ملکاتی برای انسان شایسته است و از چه راهی می‌توان زمینه پذیرا شدن این ملکات را در انسان فراهم کرد تا به نحو شایسته در وجود او ریشه گیرند و چه راهی را باید دنبال کرد که این ملکات در وجود آدمی ایجاد شوند. همچنین علم مدنی از طبقه‌بندی نتایجی که این افعال و رفتارها، برای ایجاد آنها از انسان سر می‌زند، بحث می‌کند که برخی از این نتایج، سعادت حقیقی و برخی، سعادت پنداری است (فارابی، ۱۳۷۵: ۸۰-۷۹).

خواجه نصیرالدین طوسی (۶۵۲-۵۷۹ش / ۶۷۲-۵۹۷ق / ۱۲۷۳-۱۲۰۰م)، نیز در

مورد موضوع فلسفه سیاسی و جایگاه آن در بین علوم، تقسیم‌بندی دوگانه حکمت نظری و عملی را مطرح کرده است. او موضوع حکمت عملی را «مصلح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی» دانسته و با تقسیم این افعال به زندگی فردی و جمعی، افعال مربوط به زندگی جمعی را سیاست مدن می‌نامد (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۰). او در جای دیگری، حکمت مدنی را تأمل و نظر در قوانین کلی‌ای می‌داند که مقتضی مصلحت عموم است، از آن جهت که با تعاون و همکاری به کمال حقیقی متوجه باشند. موضوع این علم مربوط به بُعدی از جماعت است که از جهت اجتماع حاصل می‌آید و بر وجه اکمل مصدر افاعیل ایشان می‌شود و فایده این علم اشاعه خیرات در عالم و ازاله شرور به قدر استطاعت انسانی است (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۵۴).

۲. امکان و چیستی فلسفه سیاسی اسلامی

مهم‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی انسان در نظام خلقت که به‌طور قابل‌توجهی او را از سایر موجودات متمایز می‌کند، تعقل و تفکر است. انسان موجودی کنجکاو، پژوهشگر، و اهل استدلال است. عقل‌ورزی و تفکر با سرشت موجود انسانی آمیخته است و جزئی از ذات او به‌شمار می‌رود. اساساً ذات و فطرت انسان با برهان و استدلال و عقل سرشته است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۷-۱۶). اگر فلسفه را روش و شیوه نظام‌مند رویارویی مبتنی بر تعقل و تفکر و استدلال با موضوعات و پدیده‌ها بدانیم، یا آن را کوششی برای فهم ماهیت و حقیقت هستی، خدا، انسان، و سایر پدیده‌ها قلمداد کنیم، در این صورت فلسفه و فلسفه‌ورزی به زمان و مکان و مذهب خاصی اختصاص ندارد، و مترادف عقل‌ورزی و تفکر و استدلال در سطوح مختلف، با هدف درک و فهم خواهد بود که یک ویژگی انسانی است. اینکه ریشه «واژه» فلسفه یا philosophy مرکب از دو کلمه philo به‌معنای دوستدار و Sophia به‌معنی دانایی، یونانی است و در دوره‌ای، شکوفایی نوع خاصی از دانایی و پرسش‌گری و معرفت در یونان بوده، نمی‌تواند به این معنی باشد که فقط یونانی‌ها و اعقاب آنها دوستدار دانش یا صاحب تعقل و استدلال بوده‌اند، یا فقط آنها قدرت فهم ماهیت و حقیقت اشیاء و پدیده‌ها را دارند. البته تفکر و اندیشه در هر فرهنگ و جغرافیایی که بالنده شود و به تولید مجموعه‌ای از متون منجر گردد، رنگ‌وبوی آن فرهنگ و جغرافیا را به خود می‌گیرد و این متن‌ها و تجربه‌ها، کم‌وبیش قابل انتقال از

مکانی به مکان دیگر هستند. فارابی معتقد است فلسفه از ایران باستان به یونان رفته است (همایونفرخ، ۱۳۴۵: ۳۴). سهروردی نیز معتقد است منشأ فلسفه اشراق، ایران باستان است (سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۱)، اگرچه حملات و آتش‌سوزی‌ها موجب از بین رفتن آثار فلسفی ایران باستان شده است، ولی پژوهش‌ها نشان می‌دهد پیش از یونان، ایران به صورت منظم و منسجم خاستگاه مباحث عقلی و استدلالی بوده است.^(۳)

از روش تعقل و استدلال به‌عنوان یک روش فهم امور که بگذریم، موضوع و متعلق آنچه در مورد آنها تعقل و تفکر و استدلال یا فلسفه‌ورزی صورت می‌گیرد، و مهم‌تر از آن، نتایجی که به دست می‌آید، تا حد زیادی تابع مجموع شرایطی است که انسان‌ها در آن زیست کرده و بالیده‌اند. البته مجموعه‌ای از قضایا، گزاره‌ها و اصول بدیهی و مسلم در عرف انسانی وجود دارد که هیچ انسان عاقلی آنها را انکار نمی‌کند و اگر انکار کند، از سوی دیگران به نقص عقل شناخته می‌شود. به‌رحال عقل‌ورزی و استدلال را از جوامع بشری و به تبع آن از دین اسلام نمی‌توان جدا کرد، ضمن اینکه اسلام به‌طور مستقل، بر تعقل و استدلال تأکید کرده است. در قرآن بیش از سیصد آیه انسان‌ها را به تعقل و تفکر فرامی‌خواند و اساساً تقلید بدون تفکر و آگاهی در اسلام مشروعیت ندارد.

۳. فلسفه اسلامی

برخی این دیدگاه را مطرح کرده‌اند که حوزه مطالعاتی فلسفه نتیجه تأمل مستقل عقل بشری و فارغ از هرگونه قیدوبند دینی و وحیانی است و مقید کردن فلسفه و فلسفه سیاسی به اسلام، نادرست و تناقض‌آمیز خواهد بود. تفکر فلسفی از بنیان نمی‌تواند مذهبی و دینی باشد. چون اساس فلسفه، استدلال و عقل مطلق و آزاد بشر است. این عقل و استدلال به هر نتیجه‌ای رسید، مورد قبول اهل فلسفه خواهد بود، درحالی‌که دین از ابتدا قیدها و چارچوب‌هایی را مطرح می‌کند و فلسفه نمی‌تواند خارج از آموزه‌های وحیانی و مبانی الهی گامی بردارد یا به نتیجه متضاد با آنها دست یابد؛ بنابراین نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا اساساً ترکیب فلسفه اسلامی و به تبع آن فلسفه سیاسی اسلام یا اسلامی، درست است؟ و آیا فلسفه سیاسی اسلام یا اسلامی به‌لحاظ منطقی امکان وجود دارد؟ و آیا در گذشته وجود داشته است؟ شبهاتی نیز وارد

شده که آنچه فلسفه سیاسی اسلامی نامیده می‌شود، بازخوانی یا تقلیدی از فلسفه یونان است. در آثار متعددی به این شبهه‌ها و پرسش‌های دیگری از این دست، پاسخ‌هایی داده شده است و ما آنها را تکرار نمی‌کنیم.^(۳)

آنچه در اینجا قابل ذکر است، اینکه اگر عقل آزاد و مطلق، براساس استدلال و در کمال آزادی، خود را در چارچوب وحی قرار داد و چنین تشخیص داد که خود را به آموزه‌های اسلامی و وحیانی پایبند و مقید سازد، آیا این یافتن عقل، عقلانی است و قابل احترام خواهد بود؟ یا اینکه ضرورتاً عقل باید به نتایجی متباین یا متضاد با مبانی دین و وحیانی دست یابد که آن را عقلی بدانیم؟ اگر یک دانشمند مسلمان به اقتضای عقل و استدلال به این نتیجه رسید که معاد وجود ندارد و نبوت عامه و خاصه قابل پذیرش نیست، می‌توان او را فیلسوف دانست، چون براساس عقل و استدلال حرکت کرده و عقل او به نتیجه‌ای رسیده است، اما اگر دانشمند دیگری، باز هم براساس عقل آزاد و استدلال خود به این نتیجه رسید که معاد وجود دارد و نبوت درست است، نمی‌توان او را فیلسوف دانست، چون به نتیجه‌ای هم‌راستا با وحی و آموزه‌های اسلامی دست یافته است؟ البته تردیدی نیست که بسیاری از آموزه‌های اسلامی اساساً موضوع فلسفه و فلسفه سیاسی واقع نمی‌شود، یا در دایره احکام تعبیدی قرار می‌گیرند، اما در بخش دیگری از مبانی و آموزه‌های اسلامی، مباحث عقلی و استدلالی روا است، یا خود این مبانی و آموزه‌ها عقلی و استدلالی هستند؛ اگرچه نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از دانشمندان با پیش فرض اثبات اصول وحیانی به دنبال استدلال و مباحث عقلی می‌روند که البته باز هم نوعی فلسفه‌ورزی است، اما نمی‌توان به‌طور مطلق قضاوت کرد که به لحاظ نظری یا در عمل، دانشمندانی نبوده‌اند که بدون پیش فرض و با هدف درک حقیقت، مباحث عقلی و استدلالی را مطرح کرده و به نتایجی هم‌راستا با آموزه‌های دینی رسیده باشند. یکی از دلایل اینکه ممکن است عقل یک متفکر به این نتیجه برسد که خود را در چارچوب معارف و وحیانی مقید سازد، این است که خود را قادر مطلق برای فهم پدیده‌ها نداند و به ضعف، ناتوانی و محدودیت فهم و درک خود پی ببرد. کما اینکه برخی از فیلسوفان به این امر معتقد بوده‌اند.^(۴)

همچنین ممکن است فیلسوفی از منظر فلسفی و با رویکرد فلسفی به معنی عقلی و استدلالی، دین و آموزه‌های دینی را فهم کند و با زبان فلسفه، اسلام را بفهمد و تفسیر کند. تعریف‌هایی که از فلسفه ارائه شده است در مجموع آن را معرفت به امور ازلی، و علم به

ماهیت و حقایق اشیاء می‌دانند.^(۵) این تعریف‌ها هیچ دلالتی ندارند مبنی بر اینکه در چارچوب دین و آموزه‌های وحیانی نمی‌توان به امور ازلی و حقایق اشیاء علم پیدا کرد؛ ضمن اینکه دلیلی هم وجود ندارد.

۴. فلسفه سیاسی اسلامی^(۶)

با توجه به مباحثی که در تعریف فلسفه سیاسی مطرح شد، می‌توان گفت فلسفه سیاسی اسلام یا اسلامی، نوع و شیوه‌ای از بحث است که در صدد تبدیل دیدگاه و باور آموزه‌ها و مبانی دین اسلام و مسلمانان در حوزه سیاست، به معرفت و شناخت است. در این مورد چند نکته قابل ذکر است.

نخست اینکه هدف فلسفه سیاسی اسلامی، فهم سیاست و امور و پدیده‌ها و رفتارهای سیاسی در جامعه مسلمانان یا در متون و معارف اسلامی است. حتی اگر قائل شویم که فلسفه اسلامی وجود ندارد و قابلیت ایجاد هم ندارد، این سخن درباره فلسفه سیاسی اسلامی نمی‌تواند درست باشد. موضوع فلسفه، پرداختن به مباحثی در مورد نظام خلقت، هدف از آفرینش، مبدأ و معاد و مانند آن است؛ یعنی در حیطه خود، کاملاً بر مبنای عقل و چون‌وچرای بدون محدودیت، به موضوعات بنیادین و کلان می‌پردازد. یکی از دلایل مخالفان فلسفه اسلامی -چه فقها و متشرعان و چه غیر آن- مخالفت با این مسئله است که این‌گونه چون‌وچرا در چنین موضوعاتی از جمله ذات اقدس الهی جایز نیست، چون اگر نتیجه رد آن باشد، دین نمی‌پذیرد. حیطه فلسفه سیاسی، موضوعات کلان و اساسی حوزه سیاست و حکومت است. هرگونه چون‌وچرا در این حیطه و به هر نحو، با توحید، مبدأ و معاد و نظام خلقت ربط مستقیم ندارد، چون اینها موضوع درجه اول فلسفه سیاسی نیستند.

دومین نکته را که می‌توان در اسلام ذیل مباحث مربوط به فلسفه سیاسی مطرح کرد، به ضرورت نیاز جامعه به فلسفه سیاسی از یک سو، و جامعیت دین از سوی دیگر برمی‌گردد. اگر فلسفه سیاسی در اسلام وجود نداشته باشد، یا «فلسفه سیاسی لازم نیست» یا «دین اسلام جامع نیست». اسلام به‌عنوان آخرین و کامل‌ترین دین، مدعی جامعیت است و کلیات و چارچوب‌های نیازهای بشر را در راستای رسیدن به سعادت می‌توان در آن یافت. اگر فلسفه سیاسی به‌عنوان یک علم بنیادین برای ساماندهی امور،

امری مفید و لازم برای جوامع بشری محسوب شود، پس باید دین اسلام در کلیات و چارچوب‌های اصلی به آن پرداخته باشد یا بتوان در اصول و چارچوب‌های اسلام آن را مورد بحث قرار داد، و یا دست‌کم این دین مخالفت و تضادی با آن نداشته باشد.

نکته سوم اینکه اگر فلسفه و به تبع آن، فلسفه سیاسی ملتزم به این است که دین و وحی، قیدوبندی نداشته باشد، به این معنی خواهد بود که ملتزم و مقید به غیردینی بودن است، و این خود نوعی التزام است. دین‌دار بودن و آموزه‌های وحیانی را قبول داشتن، نوعی نگرش و اعتقاد بوده و قبول نداشتن اینها نیز نوعی نگرش و اعتقاد است؛ اگر فلسفه می‌خواهد ملتزم و پایبند به آموزه‌های دین نباشد، نمی‌تواند در خلأ بماند، چون نیست می‌شود؛ پس ناگزیر باید به نگرش و اعتقاد مقابل وحی، یا هر دیدگاه دیگری ملتزم شود که خود آن نیز التزام و محدودیت است. هر جامعه‌ای دارای شرایط اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی خودش است و هر انسانی به‌ناچار در یک فضای فکری فرهنگی می‌اندیشد و تأمل می‌کند؛ این فضای فکری و اندیشگی هر چه می‌خواهد باشد، خودش نوعی التزام و محدودیت و پایبندی است و خارج شدن انسان از این فضای فکری و فرهنگی، امری محال است.

نکته چهارم اینکه اگر فلسفه سیاسی را کوششی عقلانی برای تبدیل باورهای سیاسی به معرفت سیاسی، یا پاسخی به مسائل و مشکلات سیاسی هر جامعه بدانیم که با روشی خاص انجام می‌شود، در یک جامعه اسلامی اگر روند فهم و معرفت سیاسی به‌طور طبیعی به پیش برود، این کوشش و پاسخ خودبه‌خود اسلامی خواهد بود؛ چون باورها و نگرش‌ها یا مسائل و مشکلات سیاسی موجود و موضوعاتی که به آنها پرداخته می‌شود، در فضا و بستری ایجاد شده‌اند که صبغه اسلامی دارد، و مباحث مربوط به آنها و پاسخ‌ها، طبعاً در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه معطوف به همان باورها یا مسائل و مشکلات است، پس نمی‌تواند اسلامی نباشد. اما اگر روند فهم و معرفت به سیاست و پدیده‌های سیاسی در دین اسلام و جهان اسلام، به‌طور طبیعی به پیش نرود، کوشش می‌شود با منطق و شاخص‌هایی خارج از دین اسلام و جهان اسلام به فهم سیاست و پدیده‌های سیاسی در اسلام و جامعه مسلمانان پرداخته شود. این نوع شناخت، کژفهمی‌های بسیاری به دنبال خواهد داشت، اما نوع یا روش بحث فلسفه سیاسی به صورت کلی، ریشه‌ای، مبنایی، و مبتنی بر چون‌وچرا

در استدلال است. این نوع بحث، اسلامی و غیراسلامی ندارد.

نکته پنجم اینکه یکی از اشکال‌های واردشده بر فلسفه سیاسی اسلامی این است که دین به سبب دربر داشتن ارزش‌ها و هنجارها، و ابتدای آن بر وحی، با فلسفه سیاسی همخوانی ندارد. پاسخ این است که فلسفه سیاسی رایج—نیز در بخش‌های مهم و قابل توجهی از مباحث خود، هنجاری است (ر. ک: پلانٹ، ۱۳۸۰: ۱۲۰). آن بخش از مباحث دینی نیز که هنجاری است، در اینجا با فلسفه سیاسی مشترک است. از سوی دیگر، اصول و مبانی دین نیز عقلی هستند و پذیرش دین و وحی بر مبنای عقل صورت می‌گیرد. نگرش‌های هنجاری فلسفه سیاسی رایج، تأثیر عمیقی بر ارائه ایده‌های کلان و جهان‌شمول گذاشته است؛ به همین دلیل امروزه تفکیک ابعاد استدلالی، توصیفی و تحلیلی فلسفه سیاسی، از ابعاد تجویزی و هنجاری آن، به آسانی ممکن نیست؛ (پلانٹ، ۱۳۸۰: ۱۲۱). بنابراین، طبیعی است که نگرش‌های کلان اسلام مانند توحید، نبوت، معاد، یا توصیه‌های اخلاقی اسلام، در مباحث و موضوعات جزئی‌تر فلسفه سیاسی مانند حکومت، دولت، تبعیت، فرد، جامعه و... تأثیر داشته باشد.

۵. مفاهیم و ترکیب‌های فلسفه، سیاست، و اسلام

آنچه را تا اینجا، با تسامح، فلسفه سیاسی اسلامی نامیدیم و از آن سخن به میان آوردیم، یک مفهوم کلی است. در یک بررسی دقیق می‌توان از شبکه مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی سخن گفت و تعریف‌های هر کدام را ارائه کرد. این شبکه مفهومی دارای سه مفهوم اصلی، شش مفهوم میانی و دوازده مفهوم فرعی است که در راستای هم، هر کدام تعریف خاص خود را دارند و ما در طول این مقاله، به دلیل مأنوس و رایج بودن، از یکی از این مفاهیم که همان «فلسفه سیاسی» است، استفاده کردیم. اکنون می‌توان یک تعریف اولیه از این مفهوم کلی به این شرح ارائه داد که «فلسفه سیاسی اسلام و اسلامی عبارت است از شناخت مبتنی بر عقل و استدلال بنیان‌ها و موضوعات اساسی سیاست نظری و عملی در قرآن و سنت و در جامعه مسلمانان در دو شأن تبیینی و تجویزی». این شناخت به دو دلیل ضرورتاً عقلی است؛ نخست اینکه «معرفت» است و عقل پایه مهم شناخت به شمار می‌رود، دوم اینکه در هر «زمان» به مسائل سیاسی نظری و عملی جامعه اسلامی می‌پردازد. هم‌زمان، هم مسائل جامعه اسلامی، واقعیت‌هایی هستند که

بررسی عمیق آنها نقش و دخالت مستقیم عقل را می‌طلبد.

در شأن تبیینی، فلسفه سیاسی اسلامی فقط به فهم چیستی، چگونگی و چرایی ماهیت علم سیاست در قرآن و سنت، و رفتارها و پدیده‌های سیاسی در جامعه اسلامی می‌پردازد. در شأن تجویزی، فلسفه سیاسی اسلامی در چارچوب کلی و بنیادین خود، فضایل، خیرات و راه‌های درست را در حوزه سیاست و حکومت نشان می‌دهد یا به ارائه الگوهای مناسب و کارآمد می‌پردازد که این شأن فلسفه سیاسی، آثار و پژوهش‌های آن را مسئله‌محور و تأثیرگذار می‌کند.

در ادامه به تعریف دقیق هریک از مفاهیم این شبکه می‌پردازیم. این تعریف‌ها و تقسیم‌بندی‌ها، یافته‌های این پژوهش هستند و ممکن است با تعاریف موجود در متون متفکران غربی تطبیق یا همخوانی نداشته باشند. هریک از تعریف‌های این شبکه مفهومی، نوع مثالی^۱ هستند و ممکن است در عمل با تلفیقی از آنها مواجه شویم.

۶. فلسفه سیاسی

در علوم اسلامی عبارت‌هایی مثل «علم مدنی» و «حکمت مدنی» به‌عنوان معادل فلسفه سیاسی آمده و گاه نیز از خود فلسفه سیاسی استفاده می‌شود. فلسفه سیاسی یک ترکیب وصفی است که سیاسی به‌عنوان صفت فلسفه قرار گرفته است. در اینجا فلسفه، اصل است که می‌تواند صفت‌های مختلفی به خود بگیرد و فعلاً سیاسی صفت آن قرار گرفته و به‌معنی فلسفه‌ای است که دارای صبغه سیاسی است. ممکن است فلسفه به‌عنوان موصوف، صفت‌ها و صبغه‌های دیگری نیز به خود بگیرد. آنچه مهم است اینکه سیاست در اینجا فرع بوده، و فلسفه اصل و میدان‌دار است. فلسفه می‌خواهد خودش و دغدغه‌هایش را وارد سیاست کند و بدون اینکه از روش خود کوتاه بیاید، درصدد است سیاست را در قالب خود بریزد و آن را با منطق خود مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. فلسفه سیاسی، فلسفه‌ای است که به‌لحاظ موضوعی از بستر اصلی و مادر خود دور شده، خود را به حوزه سیاست رسانده، و می‌خواهد سیاسی شود و درعین حال، فلسفه بودن خود را از نظر روش و نوع بحث از دست ندهد و ماهیت فلسفی‌اش را حفظ کند. در فلسفه سیاسی، اصالت با فلسفه است و فعال

1. Ideal Type.

عمل می‌کند و سعی می‌کند تا حد امکان قواعد خود را سیاسی کرده و وارد حوزه سیاست کند؛ مفاهیم سیاسی را از منظر خود تحلیل کرده و همچنین بسیاری از مفاهیم صرف فلسفی را از منظر سیاسی بازخوانی کند برای اینکه نشان دهد بنیادها و لایه‌های زیرین رفتارها و تصمیم‌های سیاسی یا علم و اندیشه سیاسی چه مفاهیم و مباحثی هستند. حوزه مطالعات سیاسی در اینجا نقش منفعل دارد که فقط یا می‌پذیرد یا رد می‌کند، و اگر نپذیرد، باز فلسفه تلاش مضاعفی به‌عمل می‌آورد تا مفاهیم و مباحث خود را سازگارتر با حوزه سیاست ربط دهد یا ابهام‌های بیشتری را در راستای ورود به حوزه سیاست برطرف کند.

۱-۶. فلسفه سیاسی اسلام

ترکیب فلسفه سیاسی اسلام، یک ترکیب اضافی است که اسلام به‌عنوان مضاف‌الیه برای فلسفه سیاسی قرار گرفته و مقصود، فلسفه سیاسی‌ای است که متعلق به اسلام است؛ آنچه ما از دین اسلام در دست داریم که تقریباً همه مسلمانان در مورد آن اجماع دارند و به‌عنوان منبع اصلی برای همگان شناخته می‌شود، قرآن و سنت نبوی است. بنابراین مقصود از اسلام در اینجا، دین اسلام به‌معنی «قرآن و سنت» است که در شیعه سیره امامان معصوم(ع) نیز به آن اضافه می‌شود. اگر پژوهشگری به‌طور مستقیم مباحث فلسفه سیاسی را در قرآن و سنت جستجو کند یا با رویکرد فلسفه سیاسی به مباحث قرآن و سنت پردازد، در اصل به فلسفه سیاسی اسلام پرداخته است. فلسفه سیاسی اسلام به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شود.

۱-۱-۶. فلسفه سیاسی نظری اسلام

در فلسفه سیاسی نظری اسلام، مباحث نظری سیاست اعم از علم سیاست و قدرت و حکومت و... در قرآن و سنت و سیره مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. «فلسفه فلسفه سیاسی نظری اسلام» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم محسوب می‌شود.

۲-۱-۶. فلسفه سیاسی عملی اسلام

در فلسفه سیاسی عملی اسلام، رفتارها و پدیده‌های سیاسی که در واقعیت وجود

داشته‌اند، از منظر قرآن یا در سنت نبوی (و سیره ائمه (ع) در شیعه) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. «فلسفه فلسفه سیاسی عملی اسلام» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم خواهد بود.

۲-۶. فلسفه سیاسی اسلامی

در ترکیب فلسفه سیاسی اسلامی، واژه اسلامی، صفت است که در پی موصوف خود، یعنی فلسفه سیاسی آمده است. «ی» در واژه اسلامی، یای نسبت به‌شمار می‌رود و مقصود، نوعی فلسفه سیاسی است که منسوب به اسلام و متعلق به مسلمانان است. در فلسفه سیاسی اسلامی، متفکران و دانشمندان مسلمان مباحثی متناسب با یکی از تلقی‌ها یا شاخص‌های پیش‌گفته از فلسفه سیاسی را مطرح کرده‌اند که آنها را دارای صفت اسلامی و متناسب به اسلام می‌دانند. فلسفه سیاسی اسلامی به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شود.

۱-۲-۶. فلسفه سیاسی نظری اسلامی

در فلسفه سیاسی نظری اسلامی، علم سیاست و قدرت و حکومت، و در مجموع مباحث نظری مربوط به سیاست، در دیدگاه دانشمندان و متفکران مسلمان با رویکرد فلسفه سیاسی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. تفاوتی ندارد که خودشان با رویکرد فلسفی این مباحث را مطرح کرده باشند یا ما دیدگاه آن‌ها را با صبغه فلسفی مطرح کنیم. «فلسفه فلسفه سیاسی نظری اسلامی» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علم درجه دوم محسوب می‌شود.

۲-۲-۶. فلسفه سیاسی عملی اسلامی

در فلسفه سیاسی عملی اسلامی، رفتارها و پدیده‌های سیاسی در جوامع مسلمان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند؛ چه رفتارهای سیاسی مسلمانان و حکام آنها یا پدیده‌های سیاسی، به‌طور مستقیم از منظر فلسفه سیاسی توسط پژوهشگر مورد بررسی قرار بگیرد، و چه این رفتارها و پدیده‌ها در دیدگاه سایر متفکران مسلمان که رویکرد فلسفه سیاسی داشته‌اند، بحث و تحلیل شود. «فلسفه فلسفه سیاسی عملی اسلامی» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم به حساب می‌آید.

۷. سیاست فلسفی

در ترکیب «سیاست فلسفی»، سیاست، موصوف و اصل خواهد بود و فلسفی صفت آن است. در رشته علوم سیاسی و در عرصه سیاست و حکومت، مباحث سیاسی مرتبط با قدرت و حکومت، اصل و محور هستند که با رویکردهای مختلفی مثل جامعه‌شناختی، روانشناختی فقهی، کلامی و... مورد بررسی قرار می‌گیرند. در سیاست فلسفی، سیاست با صبغه و رویکرد فلسفی بحث می‌شود و به پرسش‌های بنیادین و کلان پاسخ داده می‌شود. در اینجا سیاست، محور قرار گرفته و می‌خواهد با صفت فلسفی موضوع‌ها و پدیده‌ها را مورد بحث قرار دهد و اصالت با سیاست است و با اینکه وارد حوزه فلسفه می‌شود، ماهیت خود را حفظ می‌کند. در سیاست فلسفی، موضوعات فلسفی در مقابل سیاست نقش منفعل دارند، و این سیاست است که نقش فعال ایفا می‌کند و با موضوعات و پدیده‌ها و قواعد خود، به هر جایی از فلسفه سرک می‌کشد تا بتواند آن را برای فلسفی کردن خود به‌کار ببندد.

۷-۱. سیاست فلسفی اسلام

در اصطلاح سیاست فلسفی اسلام، اسلام یک ترکیب اضافی است که به‌عنوان مضاف‌الیه سیاست فلسفی آمده و مقصود، سیاست فلسفی متعلق به دین اسلام به‌معنی قرآن و سنت خواهد بود. سیاست فلسفی اسلام به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شود.

۷-۱-۱. سیاست فلسفی نظری اسلام

سیاست فلسفی نظری اسلام، نوعی سیاست فلسفی است که با قواعد و روش مختص به خود، به مباحث نظری سیاست در قرآن و سنت می‌پردازد. «فلسفه سیاست فلسفی نظری اسلام» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم به‌شمار می‌آید.

۷-۱-۲. سیاست فلسفی عملی اسلام

سیاست فلسفی عملی اسلام، نوعی سیاست فلسفی است که به رفتارها یا پدیده‌های سیاسی که وجود واقعی داشته‌اند و در قرآن به آنها اشاره شده، یا در سنت نبوی وجود داشته یا مورد اشاره قرار گرفته‌اند، می‌پردازد. «فلسفه سیاست فلسفی عملی اسلام» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم محسوب می‌شود.

۲-۷. سیاست فلسفی اسلامی

در اصطلاح سیاست فلسفی اسلامی، واژه اسلامی صفت برای سیاست فلسفی قرار گرفته و «ی» در اسلامی، یای نسبت است. مقصود از سیاست فلسفی اسلامی، آن نوع از سیاست با رویکرد فلسفی است که منسوب به اسلام و متعلق به مسلمانان است. از آنجاکه سیاست، هم بر پدیده‌ها و رفتارهای سیاسی و هم بر علم سیاست اطلاق می‌شود، سیاست فلسفی اسلامی نیز دارای دو شاخه نظری و عملی است.

۱-۲-۷. سیاست فلسفی نظری اسلامی

مقصود علم سیاست و مباحث نظری این علم است که با صبغه فلسفی توسط دانشمندان مسلمان مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد، اعم از اینکه این بحث و تحلیل، بررسی و نقد علم موجود باشد، یا به صورت هنجاری درصدد نشان دادن بهترین روش‌های حکومت نیز برآید. «فلسفه سیاست فلسفی نظری اسلامی» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم خواهد بود.

۲-۲-۷. سیاست فلسفی عملی اسلامی

مقصود از سیاست فلسفی عملی اسلامی، بررسی و تحلیل سیاست در عرصه عمل و یا رفتارها و پدیده‌های سیاسی است، اعم از اینکه رفتارها، پدیده‌های موجود را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند یا به نشان دادن سیاست‌ورزی و رفتارهای حکیمانه و مبتنی بر قواعد سیاست نظری فلسفی پردازند. «فلسفه سیاست فلسفی عملی اسلامی» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم به حساب می‌آید.

۸. فلسفه سیاست

فلسفه سیاست یک ترکیب اضافی، به این معنی است که سیاست موضوع مورد مطالعه فلسفه قرار گرفته و فلسفه با روش و رویکرد خود، از بیرون، چپستی، چگونگی، چرایی، ماهیت و ضرورت سیاست را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد و به هستی‌شناسی سیاست می‌پردازد. فلسفه سیاست در دو زمینه به بحث و تحلیل می‌پردازد: نخست، پدیده سیاست و رفتارهای سیاسی، که آن را «فلسفه سیاست عملی» می‌نامیم. دوم، علم سیاست و مباحث نظری مربوط به حوزه سیاست و

حکومت، که می‌توان آن را «فلسفه سیاست نظری» یا فلسفه علم سیاست دانست.

۸-۱. فلسفه سیاست اسلام

در اصطلاح فلسفه سیاست اسلام، واژه اسلام، مضاف‌الیه و فلسفه سیاست، مضاف است و به این معنی است که چیستی و ماهیت سیاست در قرآن و سنت، از منظر بیرونی مورد تحلیل و شناخت قرار می‌گیرد. فلسفه سیاست اسلام نیز به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود.

۸-۱-۱. فلسفه سیاست نظری اسلام

اگر شناخت فلسفه سیاست اسلام، معطوف به علم قدرت و حکومت و مباحث نظری سیاست باشد، «فلسفه سیاست نظری اسلام» خواهد بود. «فلسفه فلسفه سیاست نظری اسلام» هم می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم به‌شمار می‌آید.

۸-۱-۲. فلسفه سیاست عملی اسلام

اگر فلسفه سیاست اسلام، معطوف به شناخت رفتارها و پدیده‌های سیاسی در قرآن و سنت باشد، «فلسفه سیاست عملی اسلام» نام دارد. «فلسفه فلسفه سیاست عملی اسلام» نیز می‌تواند وجود داشته باشد که علمی درجه دوم محسوب می‌شود.

۸-۲. فلسفه سیاست اسلامی

در مفهوم فلسفه سیاست اسلامی، کلمه اسلامی صفت و «ی»، یای نسبت است و مقصود این است که فلسفه سیاست به شناخت چیستی و چگونگی سیاست در جهان اسلام و سیاست مسلمانان و حاکمان اسلامی می‌پردازد و سیاست را در جهان اسلام موضوع شناخت قرار می‌دهد. فلسفه سیاست اسلامی نیز به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود.

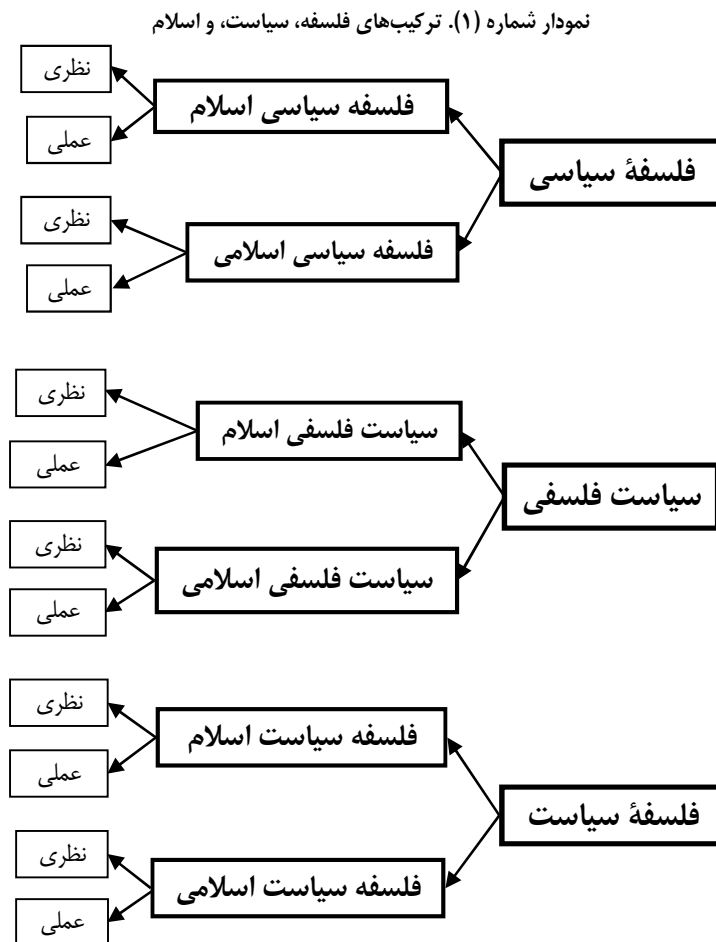
۸-۲-۱. فلسفه سیاست نظری اسلامی

اگر شناخت در چارچوب فلسفه سیاست اسلامی معطوف به علم سیاست و مباحث نظری سیاست و قدرت و حکومت در دیدگاه دانشمندان مسلمان باشد، آن را «فلسفه سیاست نظری اسلامی» می‌نامیم. بحث از «فلسفه فلسفه سیاست نظری

اسلامی» نیز می‌تواند مطرح شود که علمی درجه دوم خواهد بود.

۲-۲-۱. فلسفه سیاست عملی اسلامی

اگر شناخت، معطوف به عملکرد سیاسی حاکمان و مسلمانان و پدیده‌های سیاسی در جوامع اسلامی، یا مباحث دانشمندان مسلمان در مورد رفتارها و پدیده‌های سیاسی باشد، آن را «فلسفه سیاست عملی اسلامی» می‌نامیم. می‌توان از «فلسفه سیاست عملی اسلامی» نیز سخن گفت که علمی درجه دوم محسوب می‌شود. نمودار زیر تقسیم‌بندی پیش‌گفته را نشان می‌دهد.



نتیجه‌گیری

از جمله مهم‌ترین کنش‌های ذاتی بشر، تفکر و اندیشه، و رویارویی مستدل و معقول و نظام‌مند با پرسش‌ها و مسئله‌های نظری و عملی زندگی فردی و اجتماعی است. این تفکر و اندیشه و رویارویی مستدل با مسائل، هنگامی که هدفمند می‌شود، عمق پیدا می‌کند و از انسجام روشی و محتوایی برخوردار شده و در مرحله بعد به یک نظام معرفتی تبدیل می‌شود. دانش و تمدن‌های بشر به‌مثابه زنجیره‌ای به هم متصل هستند و در طول تاریخ چند هزار ساله، هر دوره‌ای در یک بخش از جهان شکوفا شده‌اند. نظریه‌ها و مستندات وجود دارد که علوم عقلی و استدلالی از ایران باستان به یونان رفته است و هم‌زمان با سقراط و افلاطون و پیش از آن، ایران خاستگاه مباحث و علوم عقلی بوده است. در یونان، علوم عقلی را فلسفه نام نهادند و پس از آن به این نوع تفکر و استدلال نظام‌مند برای فهم و تحلیل مسئله‌های بشری در سایر نقاط جهان از جمله دنیای اسلام نیز فلسفه اطلاق شد.

پس از ظهور اسلام، آموزه‌های الهی و وحیانی در یک جامعه بدوی تا حدی توانستند آن جامعه را از بریریت نجات دهند، اما چنین جامعه‌ای استعداد و قابلیت نداشت که در سایه آن، آموزه‌ها و اصول وحیانی به تمدن و دانش برسند. تمدن بزرگ ایران باستان این خلأ را پر کرد. تلفیق مبانی و اصول اسلامی با تجربه علمی و تمدنی ایران باستان، تحولی بزرگ ایجاد کرد و نتیجه آن، ظهور تمدن اسلامی-ایرانی بود که پویایی و زاینده‌گی آن تا قرن پنجم و آخرین بارقه‌های آن تا قرن هفتم ادامه داشت. ابن خلدون می‌گوید: «در دوره شکوفایی تمدن اسلامی، بسیاری از جهانگردان مغرب‌زمین که در طلب دانش به مشرق می‌رفتند، تصور می‌کردند که مردم مشرق‌زمین دارای خلقت متفاوتی هستند و ساختار مغز آنها بهتر از غربی‌ها است، به همین دلیل اینها می‌توانند تمدن بسازند و پیشرفت کنند، ولی مردم مغرب‌زمین نمی‌توانند.»^(۷)

به‌هرحال، در این دوره دانشمندان بزرگی ظهور کردند و متون علمی فراوانی تولید شد، اما اغلب این متون و آثار هم‌اکنون برای ما ناشناخته است. ما در تمام قرن‌های گذشته تا کنون حتی یک ابن‌سیناشناس و فارابی‌شناس نداشته‌ایم؛ به این معنی که یک متخصص تمام عمر خود را صرف فهم، شناخت افکار و آثار این افراد

کرده باشد و ادعا کند که تمام آثار ابن سینا یا فارابی را مطالعه کرده و فهمیده است. همچنین تعداد بسیاری از آثار تولیدشده در این دوره، همچنان ناشناخته‌اند و فقط اسم یا یک نسخه خطی از آنها در کتابخانه‌ای موجود است.

امروزه پس از رشد بی‌سابقه علوم مختلف از جمله پژوهش‌های سیاسی اسلامی، به تقسیم‌بندی‌های جدیدی نیاز داریم که مباحث محتوایی را در قالب آنها بیان کنیم. یکی از رویکردهای پژوهش‌های سیاسی در علوم اسلامی، رویکرد عقلی و استدلالی، کلان و بنیادین به موضوعات سیاسی است که در حیطه فلسفه سیاسی و مفاهیم مشابه قرار می‌گیرد. «فلسفه سیاسی»، «سیاست فلسفی» و «فلسفه سیاست» ترکیب‌هایی هستند که هر یک از دیگری متفاوت است و ترکیب آنها با «اسلام» و «اسلامی» حوزه معرفتی مستقل و متفاوتی را ایجاد می‌کند که در طول مقاله آنها را تبیین کردیم. این تقسیم‌بندی و تعریف‌های جدید، ضمن اینکه دانش و معارف پیشین را ساماندهی می‌کند و هر بخش را در خود جای می‌دهد، زمینه را برای رشد و توسعه عمیق‌تر و سریع‌تر این حوزه از دانش فراهم می‌کند.*

یادداشت‌ها

۱. ر.ک: سیدعلی محمودی، *عدالت و آزادی*، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، ۱۳۷۶، صص ۲۶-۱؛ جان گری، *فلسفه سیاسی آیزایا برلین*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۹؛ ریموند پلانت، «ماهیت فلسفه سیاسی»، ترجمه مهدی براتعلی‌پور، *مجله قیاسات*، شماره ۲۱-۲۰، تابستان و پاییز ۱۳۸۰؛ عباس منوچهری، «فلسفه سیاسی در روایتی پارادایمی»، *نامه فرهنگ*، شماره ۳۲، بهار ۱۳۷۸، صص ۵۱-۴۴؛ مصطفی رجایی، «نظریه سیاسی، فلسفه سیاسی و ایدئولوژی سیاسی»، ترجمه احمدرضا طاهری‌پور، *نشریه علوم سیاسی*، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۸۱، صص ۲۴۴-۲۳۹؛ احمد واعظی، «فلسفه سیاسی مصطلح و چالش‌های جدید»، *انجمن معارف اسلامی*، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۴، صص ۳۱-۱۱؛

Larmore Charles, "What Is Political Philosophy?", *Journal of Moral Philosophy*, Boston: brill press, 2012.

۲. ر.ک: امیل بنونیست، *دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۳؛ احمد عباسیان، *فلسفه و آیین زرتشت*، تهران: نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۸۵؛ حاتم قادری، *ایران و یونان؛ فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۸؛ امیرمهدی بدیع، *یونانیان و بربرها*، ترجمه قاسم صنعوی، مرتضی ثاقب‌فر و ع. روح‌بخشان، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳. ر.ک: مرتضی یوسفی‌راد، «امکان معرفتی فلسفه سیاسی اسلام» *فصلنامه پژوهش و حوزه*، شماره ۲۲-۲۱، ۱۳۸۴، صص ۷۱-۴۹؛ مرتضی یوسفی‌راد، *امکان فلسفه سیاسی اسلام*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶؛ مهدی امیدو نقلبری، «امکان فلسفه سیاسی اسلامی و نقدهای آن»، *فصلنامه پژوهش و حوزه*، شماره ۲۲-۲۱، ۱۳۸۴، صص ۱۰۸-۷۶.

۴. ر.ک: جلال‌الدین دوانی، *اخلاق جلالی*، لاهور: بی‌نا، ۱۹۲۳، ص ۸۰؛ ابونصر فارابی، *احصاء العلوم*، شرح علی بو ملحم، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۳۷۵، ص ۸۷.

۵. ر.ک: حسین بن عبدالله بن سینا، *تسع رسائل (فی الحکمة و الطبیعیات)*، شرح مصطفی نورانی، بی‌جا: مؤسسه مکتب اهل البیت، ۱۳۷۰، صص ۲۴۰-۲۳۹؛ صدرالمآلهین شیرازی، *اسفار*، قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۰؛ یعقوب بن اسحاق کندی، *رسائل الکندی الفلسفیه*، تحقیق محمد عبدالهادی الوریده، قاهره: دارالفکر العربی، الطبعة الثانی، ۱۹۲۴ق،

ص ۲۵؛ اخوان الصفاء، رسایل، بیروت: دار الاسلامیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۴۸؛ جی.آر.پارکینسن، «فلسفه چیست؟»، ترجمه نرگس نظرنژاد، فصلنامه علامه، شماره ۴، دوره اول، بهار ۱۳۸۲، صص ۲۰۶-۱۸۴؛ کارل یاسپرس، فلسفه چیست؟ (از کتاب «مقدمه بر فلسفه» Einführung indie Philosophie، چاپ مونیخ-۱۹۶)، ترجمه بیژن کاویانی، نشریه نگین، شماره ۱۱۵، ۳۰ آذر ۱۳۵۳، صص ۱۹-۱۸؛ سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱، صص ۴۴۹-۴۴۸؛ جمیل صلیبا، واژه نامه فلسفه و علوم اجتماعی، ترجمه کاظم برگ نیسی و صادق سجادی، بی جا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، صص ۳۶۴-۳۶۳.

۶. در مورد فلسفه سیاسی اسلامی مباحث مبسوط و مهمی ارائه شده است، ر.ک: مرتضی یوسفی راد، «وجوه امکانی فلسفه سیاسی اسلام»، فصلنامه قبسات، شماره ۵۱، سال چهاردهم، بهار ۱۳۸۸، صص ۹۱-۹۰؛ غلامرضا بهروز لک، «فلسفه سیاست اسلامی»، فصلنامه قبسات، شماره ۳۹ و ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۲۷۸-۲۷۷؛ برخی از آثارى که به موضوع فلسفه سیاسی اسلامی پرداخته اند عبارتند از: داود فیرحی، «فلسفه سیاسی در اسلام»، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۶، پاییز ۱۳۷۸؛ سید صادق حقیقت، «چیستی و گونه های فلسفه سیاسی»، فصلنامه نامه مفید، ۱۳۸۰، شماره ۲۵؛ محمد پزشکی، «چیستی فلسفه سیاسی اسلامی»، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۱۷، ۱۳۸۱، ص ۶۷؛ مصطفی رجایی، «نظریه سیاسی، فلسفه سیاسی و ایدئولوژی سیاسی»، ترجمه احمدرضا طاهری پور، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۱۸، ۱۳۸۱؛ داود فیرحی، «روش شناسی اندیشه سیاسی در فلسفه غرب تمدن اسلامی»، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۲۲، ۱۳۸۲، ص ۶۷؛ شماره ۶، ص ۳۵؛ شماره ۱۸، ص ۲۳۹؛ محمد پزشکی، «روش تفکر سیاسی براساس فیلسوفان مشاء»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۸۲، صص ۱۴۸-۱۳۵؛ فصلنامه پژوهش و حوزه، سال ششم، شماره ۲۱-۲۲، ۱۳۸۴، با عناوین: محسن رضوانی، «مفهوم سیاسی اسلامی»؛ مرتضی یوسفی راد، «امکان معرفتی فلسفه سیاسی اسلامی»؛ مهدی امیدی نقلبری، «امکان فلسفه سیاسی اسلامی و نقدهای آن».

۷. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۷۹.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۵)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۰)، *تسع رسایل (فی الحکمة و الطبیعیات)*، شرح مصطفی نورانی، بی‌جا: مؤسسه مکتب اهل‌البیت.
- اخوان‌الصفا (۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م)، *رسایل*، بیروت: دارالاسلامیه.
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۷)، *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- امیدی نقلبری، مهدی (۱۳۸۴)، «امکان فلسفه سیاسی اسلامی و نقدهای آن»، *فصلنامه پژوهش و حوزه*، سال ششم، شماره ۲۱-۲۲.
- بدیع، امیرمهدی (۱۳۸۳)، *یونانیان و بربرها*، ترجمه قاسم صنعوی، مرتضی ثاقب‌فر و ع. روح‌بخشان، تهران: انتشارات توس.
- بستانی، احمد (۱۳۸۴)، «تاریخ‌نگاری فلسفه سیاسی اسلامی»، *فصلنامه پژوهش و حوزه*، شماره ۲۱-۲۲.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: نشر نی.
- بنونست، امیل (۱۳۷۷)، *دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی*، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، تهران: نشر قطره.
- بهرز لک، غلامرضا «فلسفه سیاست اسلامی»، *فصلنامه قیسات*، شماره ۳۹ و ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
- پارکینسن، جی. آر (۱۳۸۲)، «فلسفه چیست؟ (۱)»، ترجمه نرگس نظر‌نژاد، *فصلنامه علامه*، دوره اول، شماره ۴.
- پزشکی، محمد (۱۳۸۱)، «چیستی فلسفه سیاسی اسلامی»، *مجله علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۱۷.
- پزشکی، محمد (۱۳۸۲)، «روش تفکر سیاسی براساس فیلسوفان مشاء»، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۲.
- پلانت، ریموند (۱۳۸۰)، «ماهیت فلسفه سیاسی»، ترجمه مهدی براتعلی‌پور، *مجله قیسات*، شماره ۲۱-۲۰.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۰)، «چیستی و گونه‌های فلسفه سیاسی»، *فصلنامه نامه مفید*، شماره ۲۵.

- دوانی، جلال‌الدین (۱۹۲۳)، *اخلاق جلالی*، لاهور: بی‌نا.
- رجایی، مصطفی (۱۳۸۱)، «نظریه سیاسی، فلسفه سیاسی و ایدئولوژی سیاسی»، ترجمه احمدرضا طاهری‌پور، *مجله علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۱۸.
- رضوانی، محسن (۱۳۸۴)، «مفهوم سیاسی اسلامی»، *فصلنامه پژوهش و حوزه*، سال ششم، شماره ۲۲-۲۱.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۴۱)، *فرهنگ علوم عقلی*، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- سهروری، شهاب‌الدین (۱۳۷۲)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، محقق هانری کوربن، مصحح حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالمتألهین شیرازی (۱۳۶۸)، *اسفار*، قم: مکتبه المصطفوی.
- صلیبا، جمیل (۱۳۷۰)، *واژه‌نامه فلسفه و علوم اجتماعی*، ترجمه کاظم برگ‌نیسی و صادق سجادی، بی‌جا: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸)، *علی و فلسفه الهی*، ترجمه سید ابراهیم علوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۸۷)، *اخلاق ناصری*، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- عباسیان، احمد (۱۳۸۵)، *فلسفه و آیین زرتشت*، تهران: نشر ثالث.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۵)، *احصاء العلوم*، شرح علی بو ملحم، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- _____ (۱۴۱۵ هـ.ق)، *التنبیه علی سبیل السعادة*، تحقیق اکبر جعفر آل‌یاسین، تهران: انتشارات حکمت.
- فیرحی، داود (۱۳۸۲)، «روش‌شناسی اندیشه سیاسی در فلسفه غرب تمدن اسلامی»، *مجله علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۶، ۱۸ و ۲۲.
- _____ (۱۳۷۸)، «فلسفه سیاسی در اسلام»، *مجله علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۶.
- قادری، حاتم (۱۳۸۸)، *ایران و یونان؛ فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- کندی، یعقوب بن اسحاق (۱۲۴۱ هـ.ق)، *رسایل الکندی الفلسفیه*، تحقیق محمد عبدالهادی الوریده، قاهره: دارالفکرالعربی.
- گری، جان (۱۳۸۹)، *فلسفه سیاسی آیزایا برلین*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۷۶)، *عدالت و آزادی*، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
- منوچهری، عباس (۱۳۷۸)، «فلسفه سیاسی در روایتی پارادایمی»، *نامه فرهنگ*، شماره ۳۲.
- همایون‌فرخ، رکن‌الدوله (۱۳۴۵)، «تاریخچه کتاب و کتابخوانی در ایران (سیر تحول زبان و ادبیات و هنر در ایران باستان (۳))»، *مجله هنر و مردم*، شماره ۴۵ و ۴۶.
- همپتن، جین (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو.
- واعظی، احمد (۱۳۸۴)، «فلسفه سیاسی مصطلح و چالش‌های جدید»، *انجمن معارف اسلامی*، شماره ۵.

یوسفی‌راد، مرتضی (۱۳۸۸)، «وجوه امکانی فلسفه سیاسی اسلام»، فصلنامه قیاسات، شماره ۵۱، سال چهاردهم.

یاسپرس، کارل (۱۳۵۳)، «فلسفه چیست؟»، در: مقدمه‌ای بر فلسفه Einführung indie Philosophie، (چاپ مونیخ-۱۹۶)، ترجمه بیژن کاویانی، نشریه نگین، شماره ۱۱۵.

یوسفی‌راد، مرتضی (۱۳۸۶)، امکان فلسفه سیاسی اسلام، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

_____ (۱۳۸۴)، «امکان معرفتی فلسفه سیاسی اسلامی»، فصلنامه پژوهش و حوزه، سال ششم، شماره ۲۲-۲۱.

Brech, A. (1959-1970), Political Theory: The Foundations of Twentieth Century Political Thought, University press, Princeton.

Charles, Larmore (2012), "What Is Political Philosophy?", Journal of Moral Philosophy, Boston: brill press.

Raphael, D. D. (1970), Problems of Political Philosophy, London: Macmilan.